

داستان



مهدی ابراهیمی روزنامه‌نگار

همه علاقه زیادی به «کافی» داشتند، در دانشگاه سیاتل پولادارترین دانشجوی همین دختر بسیار مغرور بود که پسران هم‌دانشگاهی اش را دیوانه کرده بود. «بیل» می‌دانست رقیب‌های زیادی دارد و برای نزدیک شدن به «کافی» باید هر چه در توان دارد، به کار بگیرد. اصلاً علاقه‌ای به تروت پدر این دختر نداشت؛ او خود کافی را می‌خواست. چند باری به بهانه‌های مختلف سر صحبت را با «کافی» باز کرده بود و هر بار دست از پا درازتر می‌شد. «بیل» به «کافی» با دیدن او ناامیدی در فضا مجازی و رسانه‌ها منتشر و سوآلی در ذهن مردم ایجاد شده بود. می‌دانست خلی از پسرهای چنین جواب‌های تندی را شنیده‌اند اما اعتقاد داشت برای دلش باید

زیادی در وجود احساس می‌کنم. وقتی به خیابان نگاه می‌کنم، هیچ ماشینی حتی خودروی پدر «کافی» را نمی‌بینم، باید آدم‌ها را پیدا کنم. می‌خواهم بدوم اما حالت دوییدن ندارم. یعنی نمی‌توانی حرکت کنی؟ می‌توانم اما انگار روی پله برقی یا تسمه‌های ایستاده‌ام و بدون حرکت اندام‌هایم فقط با فکر اینکه کدام سمت بروم، حرکت می‌کنم. چاره‌ای ندارم، فهمیده‌ام روح شده‌ام تصمیم می‌گیرم به سمت بالا بروم، با سرعت زیادی می‌روم، الان سیاتل را زیر پایا می‌آورم و می‌توانم خیابان‌ها را از بالا ببینم، ابتدا ماشین پدر «کافی» را می‌بینم که سردرگم شده است. دور خود می‌چرخم. همه این کارها فقط با تفکر صورت می‌گیرد و انرژی مصرف نمی‌کنم. یله می‌بینم ماشین سیاه‌رنگ در یکی از خیابان‌های خلوت شرق سیاتل به سمت خروجی شهر حرکت می‌کند. باید بروم. به آن ماشین می‌رسی؟ از همان آسمان می‌روم، نیازی نیست خودم را درگیر پیچ و خم خیابان‌ها کنم. در چشم برهم زنی بالای سر ماشین می‌بینم و به صورت عمود از سقف داخل ماشین می‌روم. «کافی» جیغ داد می‌کند و یک مرد که کنار رئیس عقبه است، می‌خندد و می‌گوید با گرفتن پول از پدرش، «کافی» را آزاد خواهند کرد. «کافی» را صدا می‌زنم، از روی صورتش بردارم اما نمی‌توانم، خیلی آرام می‌گویم که «ترس، من کنار هستم». او تو را احساس می‌کند؟ - نمی‌دانم، هرچه انرژی مثبت دارم، روزی می‌دهم تا من را حس کنی، انگار فهمیده دوستی در کنارش است و برخلاف جیغ و دادهای قبلی اش آرام می‌گیرد. با خشم زیادی به مرد سیاه‌پوست و دو دوست سفیدشان نگاه می‌کنم. حتی مشت می‌زنم به سمتشان پرتاب می‌کنم اما فایده ندارد. آنها چیزی نمی‌گویند؟ می‌گویند که «کافی» می‌زنند و اینکه دستمزدهای خوبی خواهند گرفت. یکی از سفیدپوست‌ها که جوان‌تر است، از زیبایی «کافی» حرف‌هایی می‌زند و اینکه چرا برعکس چهره زشت پدرش، او چنین شکلی دارد و چرت و پرت‌های زیاد دیگری که هر لحظه عصبانیت را بیست کادوسی هم بین شکم و دستم افتاده است، به یاد «کافی»، می‌افتم باید دنبال ماشین سیاه‌رنگ بروم. به سمت آسمان حرکت نمی‌کنی؟ - نه، روی زمین هستم اما قدرت

دقیقاً از همان جایی که ما به سمت رودخانه می‌رفتیم. ماشین وارد جاده فرعی و خاکی می‌شود. «کافی» فقط گریه می‌کند، اتماس‌هایش من را به یاد غرور پیش از اندازه او می‌اندازد. حیف که خیلی دوستش دارم والا بی خیال نمی‌شدم. هنوز به رودخانه نرسیده‌ام که وارد یک چمنزار می‌شوم. بعد از درخت‌های به هم پیچیده، یک کلبه چوبی دیده می‌شود. ماشین جلوی در این کلبه توقف می‌کند. من هیچ کاری نمی‌توانم بکنم. «کافی» در پیاده شدن از ماشین مقاومت می‌کند اما زورش نمی‌رسد، او را کشان کشان داخل کلبه می‌برند، وی خدای من، باور نمی‌شود!! چه چیزی باورت نمی‌شود؟ - پدر کارل یکی از هم‌دانشگاهی‌ها می‌بینم که او را رئیس صدا می‌زند. دوست دارم با دست‌هایم او را بچسبم و به اندازه‌های فشار بدهم تا روشن رود و بروم. قرار بگیرد. «کافی» را داخل اتاق می‌اندازد. مرد سیاه‌پوست که می‌خواهد اینجا را ترک کند، با ناامیدی که کافی می‌دهد، عصبانی شده، او را روی صندلی ای کشانده و دست و پایش را می‌بندد. من و «کافی» در اتاق تنها می‌نمانیم. او گریه می‌کند و پدرش را صدا می‌زند. یک اتفاق قشنگ، من و او هم صدا می‌زنند: «بیل من را ببخش کادو بگیرم، تو بهترین پسر هستی که به من علاقه‌مند شده است، ای کاش اینجا بویی!» صدا گریه‌اش بیشتر شده: «کاش برای بیل اتفاقی نیفتاده باشد، این ناهم‌ها می‌گفتند او را زیر گرفتن...» احساس شعف خاصی دارم، در یک لحظه غم به دلم نشست، من که مرد هم‌دانشگاهی دیگر «کافی» را نخواهم دید، یک مرتبه به یاد جسم می‌افتم باید سری به آن بزنم بعد نند «کافی» برگردم با سرعت از سقف کلبه بیرون رفته و به سمت سیاتل می‌روم. خیلی راحت در بیمارستان اصلی شهر خود را پیدا می‌کنم. پدر و مادرم گریه می‌کنند و پدر کافی مرتب این طرف و آن طرف رفته و به بازرس پلیس می‌گوید: «این پسر تنها شاهدان است، باید زنده بماند.» مقداری دلخور شده‌ام، این مرد پولدار اصلاً توجهی به جان خود من ندارد. او فقط چون شاهد بوده‌ام، دوست ندارد بمیرم، واقعاً چهره زشتی دارد. بین مادر و پدرم نشسته‌ام تا با انرژی روحی خودم، آنها را آرام کنم اما نمی‌توانم، انگار جایی روی زمین برای من نیست. تو هنوز روی زمینی؟ - تصمیم گرفتم بروم، با سرعت بالا

همیشه با نگاه‌های معنی‌دار رفت و آمده‌ای «کافی» را زیر نظر داشت. می‌خواست برنده این میدان عاطفی باشد اما هیچ روزنه امید به دست نمی‌آورد. کافی با دنیایی از یخ و سردی جواب گرمی محبت او را می‌داد و... اول نوازش بود، وقتی «بیل» به دانشگاه رسید، ناخودآگاه خودروی مشکی رنگی را دید که در نزدیکی ورودی دانشگاه توقف کرده است و سه سرنشین آن با دقت رفت و آمدها را زیر نظر دارند. به خاطر پلاک عجیب و غریب این خودروی شیک و نو با حساسیت بیشتری به چهره ۳ مرد خیره شد. یکی از آنها سیاه‌پوست و دو مرد دیگر سفیدپوست و همگی کت و شلوار شیکی به تن داشتند. داخل دانشگاه مثل همیشه بود. «کافی» بین دخترهای دیگر با غرور حرف می‌زد، سر کلاس «بیل» دلشوره خاصی داشت خصوصاً اینکه از پنجشنبه در طبقه دوم ساختمان همان خودروی سیاه‌رنگ را می‌دید که انگار کمین کرده بود. باید اعتنا نمی‌کرد، آن روز می‌خواست وقتی «کافی» بیرون رفت، دنبالش برود و چون می‌دانست روز تولد این دختر است، هدیه‌ای خیلی باارزش به او بدهد. احساس می‌کرد دلشوره‌اش به خاطر همین تصمیم است. کلاس‌ها تمام شدند و همه یکی پس از دیگری از دانشگاه خارج شدند. مثل همیشه «کافی» به طمانینه خاصی از کلاس خارج شد. او دیده بود که «بیل» انتظارش را می‌کشد اما با بی‌اعتنایی به حرکت ادامه داد. هنوز از حیاط دانشگاه بیرون نرفته بود که «بیل» با صدای پراطلاطمی «کافی» را صدا زد و گفت: «می‌خواستم تولدت را تبریک بگویم...» بعد چیه‌ای را با کادویی بسیار شیک به سمت او گرفت و منتظر ماند. «کافی» برای گرفتن کادو، هیچ کاری نکرد و با گفتن «مرسی» سر برگرداند و بیرون رفت. «بیل» بسیار عصبانی شده بود از اینکه احساسش مورد تمسخر «کافی» قرار گرفته است. برای اینکه غرور خود شده‌اش را جلاد بدهد، با عصبانیت به دنبال «کافی» دوید. این دختر در حال گذر از وسط خیابان بود که با صدای بلند او را صدا زد: - کانی، دوست داشتم اما تو لیاقت عشق من را نداری. «کافی» لحظه‌ای مکث کرد، بدون اینکه چیزی بگوید، به سمت ماشین پدرش که راننده پشت فرمان نشسته بود، قدم برداشت و هنوز با آن فاصله داشت که صدای ترمز شدیدی شنیده شد. «بیل» دید که سرنشینان همان خودروی سیاه‌رنگ پایین دویند و به استقبال

آرتین؛ کوچک‌ترین جانباخته ایران



جزئیات رسیدگی به پرونده مصدومان حادثه تروریستی شاهچراغ تشریح شد

مهدی ابراهیمی روزنامه‌نگار

همه علاقه زیادی به «کافی» داشتند، در دانشگاه سیاتل پولادارترین دانشجوی همین دختر بسیار مغرور بود که پسران هم‌دانشگاهی اش را دیوانه کرده بود. «بیل» می‌دانست رقیب‌های زیادی دارد و برای نزدیک شدن به «کافی» باید هر چه در توان دارد، به کار بگیرد. اصلاً علاقه‌ای به تروت پدر این دختر نداشت؛ او خود کافی را می‌خواست. چند باری به بهانه‌های مختلف سر صحبت را با «کافی» باز کرده بود و هر بار دست از پا درازتر می‌شد. «بیل» به «کافی» با دیدن او ناامیدی در فضا مجازی و رسانه‌ها منتشر و سوآلی در ذهن مردم ایجاد شده بود. می‌دانست خلی از پسرهای چنین جواب‌های تندی را شنیده‌اند اما اعتقاد داشت برای دلش باید

آرتین سرایداران که در حادثه تروریستی حرم مطهر شاهچراغ هدف گلونه قرار گرفته بود، جانباخته شد.

مدیرکل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان فارس گفت: درصد جانباخته‌ترین سرایداران در سومین کمیسیون پزشکی تعیین درصد جانباختگی، مورد تجدیدنظر قرار می‌گیرد.

ابراهیم بیانی اظهار داشت: اخیراً در خصوص جانباختگی سرایداران، مجروح حادثه تروریستی حرم شاهچراغ (ع)، مطالبی در فضای مجازی و رسانه‌ها منتشر و سوآلی در ذهن مردم ایجاد شده بود. می‌دانست خلی از پسرهای چنین جواب‌های تندی را شنیده‌اند اما اعتقاد داشت برای دلش باید

بیانی ادامه داد: در آن غروب سخت، ۱۳ نفر از هموطنان به شهادت رسیدند و ۲۵ نفر مجروح شدند و از همان ابتدا، اقدامات اولیه در حوزه پیگیری مباحث درمانی مربوط به مصدومان در دستور کار قرار گرفت.

وی با بیان اینکه اجماع خوبی به واسطه همکاری دستگاه‌های مختلف در استان ایجاد شد و با دستور رهبر معظم انقلاب درمان آسیب‌دیدگان و پیگیری موضوع شهادت ۱۳ هموطن در دستور کار قرار گرفت، افزود: اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران فارس نیز به لحاظ تکلیفی که به عهده داشت از همان ابتدا احراز شهادت، تشییع و تدفین شهدا و مباحث درمانی مجروحان و همچنین احراز جانباختگی و تعیین کمیسیون برای میزان درصد جانباختگی مجروحان طی یک بازه زمانی ۴ ماهه را در دستور کار قرار داد.

مدیرکل بنیاد شهید و امور ایثارگران فارس اضافه کرد: آنچه که در خصوص آرتین باید گفت این است که او نماد مظلومیت مردم ایران معرفی شد؛ امروز باید فاش مطالبات را به سمت جریانات حامی عناصر تکفیری سوق دهیم و بدانیم که جای مسائل اصلی و فرعی و حاشیه و متن تغییر نکند.

بیانی خاطرنشان کرد: مسائل درمانی و احراز جانباختگی آرتین نیز وظیفه و تکلیف ماست که باید دنبال شود و یادمان باشد آنها که عامل این موضوع شدند، باید پاسخگو باشند. امروز ما مطالبه‌گر هستیم و فاش مطالبه ما باید به سمت آنها باشد و در گذر زمان نباید این مهم را فراموش کرد.

وی تصریح کرد: در دو بازه زمانی در کمیسیون پزشکی موضوع آرتین و دیگر مصدومان حرم شاهچراغ (ع) برگزار شد که در جلسه نخست امکان و فرصت حضور آرتین به لحاظ مباحث درمانی که تحت نظر بود، میسر نشد و در اسفندماه سال گذشته و در دومین کمیسیون میزان جانباختگی آرتین بر اساس نظر پزشکان ۵ درصد اعلام شد.

مدیرکل بنیاد شهید و امور ایثارگران فارس عنوان کرد: تعیین درصد بر مبنای تیر و ترکش نیست بلکه آثار ماندگاری که مجروحیت برای فرد ایجاد می‌کند، درصد تعیین می‌شود.

بیانی ادامه داد: شرایط درصد جانباختگی آرتین در سومین کمیسیون پزشکی تعیین درصد جانباختگی، مورد تجدیدنظر قرار می‌گیرد و پیش‌بینی افزایش میزان جانباختگی برای آرتین می‌شود.

وی ادامه داد: از مجموع ۲۵ نفر مجروح این حادثه، یک نفر مربوط به استان اصفهان، سه نفر مربوط به استان مرکزی، سه نفر مربوط به استان بوشهر، دو نفر مربوط به استان کرمان و بقیه مربوط به استان فارس بودند.

مدیرکل بنیاد شهید و امور ایثارگران فارس در بخش پایانی سخنان خود با بیان اینکه امروز آرتین کوچک‌ترین جانباخته ایران اسلامی محسوب می‌شود، گفت: در حادثه تکفیری حرم احمد بن موسی (ع)، راستین اسلامی‌راد اصالتاً مربوط به استان مرکزی و دو ساله نیز دچار آرتین که بازشنسته ارتش جمهوری اسلامی ایران وی قطعی شده، طبیعتاً ایشان به عنوان کوچک‌ترین جانباخته ایران اسلامی معرفی خواهد شد.

بیانی در خصوص حضانت آرتین نیز اظهار کرد: طبق قانون و شرع حضانت فرزندی که والدین خود را از دست می‌دهند مربوط به پدر بزرگ است، اما حضانت آرتین به دلیل شرایط روحی و عاطفی نسبت به خواهرش، به وی سپرده شد. جلسه‌ای در بنیاد شهید برگزار کردیم، پدر بزرگ و خانواده آرتین حضور یافتند و پدر بزرگ به لحاظ عاطفی اجازه دادند که حضانت به خواهر آرتین واگذار شود که این اتفاق رقم خورد و توسط دادگستری استان ثبت و ضبط شد و امروز آرتین در کنار خواهر در حال گذران زندگی است. وی همچنین اعلام کرد، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از مقطع کودکیستان تا دانشگاه تمام هزینه‌های آرتین را تقبل کرده است. مدیرکل بنیاد شهید و امور ایثارگران فارس ادامه داد: تعیین تکلیف آرتین و حقوق پدر آرتین که بازشنسته ارتش جمهوری اسلامی است نیز در حال پیگیری و واریز به حساب آرتین به عنوان اندوخته‌ای برای آینده وی است. هدایایی که توسط دستگاه‌های مختلف و مردم تقدیم شده نیز در حساب مشخصی برای آرتین ذخیره شده است. بیانی همچنین بیان کرد اینکه دست آرتین تاکنون سه بار در بیمارستان نمازی شیراز تحت عمل جراحی قرار گرفته است، گفت: موضوعات بیمه‌ای وی نیز حل شده است و سایر مجروحان این حادثه هم بزودی کمیسیون تعیین درصد جانباختگی آنها انجام خواهد شد.